عصر ذهبی امر بهائی (توقيع موّرخ ۲۱ مارچ ۱۹۳۲م)

حضرت شوقى افندى

ترجمه شده. زبان اصلی انگلیسی



## ﴿ عصر ذهبی امر بهائی ﴾

## توقيع موّرخ ٢١ مارچ ١٩٣٢

ياران و ياوران امر حضرت بهاءالله

در اين ايّام تحوّل عظيم در تاريخ متلوّن بشری مشهود است و عالم انسانی که هر روز بيدارتر و هشيارتر ميشود حال به تغييرات سريعی دچار شده است که اهميّتش را انکار نتوان کرد. امّا جريان ديگری نيز به همان اهميّت در اين زمانه موجود است که ناديده اش نتوان گرفت و آن سعی مستمرّ در تقويت بنيان مؤسّسات و مشروعاتی است که حال اداره کنندگان امر حضرت بهاءالله در هر ديار در تأسيس آنها ساعی و جاهدند بی آنکه خود کاملاً از موانع راه آگاه و يا از منابع ناچيزی که در اختيار است با خبر باشند.

ده سال پيش ارکان امر بهائی از مفارقت ابدی مقتدای عزيزش حضرت عبدالبهاء به لرزه افتاد امّا امر الهی با وجود اين لطمه شديد قادر بر اين گرديد که در مقابله با انواع موانع هائله وحدتش را محفوظ دارد و حملات زهر آلود بدخواهانش را مقاومت کند و زبان مفترياتش را خاموش سازد و پايه تشکيلات گسترده اش را بسط دهد و بنيانی را بر آن استوار سازد که رمز نوايای عاليه اش در عبادت و خدمت به خدا و خلق خدا نهفته است و نفس توفيق در مقابله به آن حملات هولناک خود اعظم دليل است بر اينکه حقّ جلّ جلاله از زمان تولّد اين آئين نازنين قدرتی را در آن به وديعت نهاده که هجوم هر نيروئی را مقاومت تواند و شکستی نپذيرد.

امر مبارکی که منسوب به حضرت بهاءالله است قوامش منبعث از سرچشمه غيبی آسمانی است که قدرت هيچ انسانی هر قدر فريبنده و بلند پايه باشد با آن برابری نکند و نقطه اتّکاء و اتّکالش به منبعی معنوی پيوسته است که هيچ يک از مزايای اين جهان از علم و ثروت و شهرت با آن قياس نگردد و بسط و انتشارش به وسائل و وسائطی غيبی است که با موازين عادّی بشری مطابقت ننمايد و اين جمله اگر هنوز چنانکه بايد معلوم نباشد چون امر بهائی هر روز در احياء روحانی بشر فتوحاتی تازه نمايد واضح تر و روشن تر شود.

ملاحظه فرمائيد که اين امر اعظم که در موطن خويش هميشه از استعانت ارباب علم و حکمت و اصحاب ثروت محروم بوده اگر از انفاس قدسی منبعث از روح الهی که هميشه ضامن توفيقش بوده استمداد نمی جست چگونه می توانست بندهای سنگينی را که در حين تولّد بر گردنش نهاده بودند از هم بگسلد و از طوفانهائی که در اين ايّام صباوتش متوجّهش بوده سالم به در آيد.

اين امر مبارک در کشوری تولّد يافت که مردمش به داشتن تعصّب مفرط و جهل و غفلت و ظلم و ستم مشهور آفاقند و فجايعی متوجّهش شد که در اينجا لازم نيست حتّی به اختصار ذکری از آن نمايم و نيز لازم نيست به ستايش قدر و منزلت و استقامت نفوس مقدّسی پردازم که در مقابل آن مردم خونخوار ايستادگی نمودند و يا به تعداد آنان اشاره کنم و يا از طهارت حيات کسانی سخن گويم که جان شيرينشان را نثار کردند تا امر مبارکی که بدان ايمان داشتند زنده و پايدار بماند و لازم نيست بگويم که آن مظالم وصف ناپذير چه تنفّری در ديگران که از صحنه بيرحمی ها بدور بودند ايجاد کرد و بر عکس جانفشانيهای زنان و مردان دليری که در آن ورطه گرفتار بودند چه احساس تمجيد و اعجابی را در دل مردمان بيگانه برانگيخت همين قدر ميگوئيم که به آن قهرمانان موطن حضرت بهاءالله در آن زمان اين موهبت عنايت شد که با خون پاکشان پيروزی آئين مقدّس خويش را مسلّم سازند و راه را برای فتوحات آينده هموار نمايند. در همان خون مقدّس شهيدان بيشمار ما در کشور ايران بود که بذر تشکيلات خداداد امر بهائی نهفته شد و امروز در بلادی ديگر غرس گرديد و در مکانی ديگر جوانه زد و اينک در پرتو رعايت آن ياران در کشور امريکا به نظمی جديد تبديل يافته که مقدّر است سايه بلندش بر سراسر جهان افتد.

اگر چه توفيقات پيشقدمان امر بهائی در ايران بسيار عظيم بوده و خدماتشان فراموش ناشدنی است امّا عظمت خدمات بهائيان امريکا که اخلاف روحانی آنان و بانيان کامياب تشکيلات زنده امرالله اند کم از آن نيست، چه که حال آن ياران در اين دوره پر زحمت در تاريخ خود مترصّد تحقّق اهداف نقشه ای هستند که بالمآل به عصر ذهبی منجر خواهد شد. با وجود اين، تقريباً همه ياران امريکا يعنی تدوين کنندگان و نگهبانان اساسنامه امر حضرت بهاءالله خود از اين بی خبرند که قارّه امريکای شمالی به حکم تقدير چه وظيفه خطيری را بايد در هدايت امر جهانگير الهی ايفاء نمايد. حتّی اغلب خود نميدانند که چه نفوذ و تأثيری در تعيين جهت و اداره امور امرالله داشته اند.

حضرت عبدالبهاء در فوريه سنه ۱۹۱۷ چنين فرمود: "...قطعه امريک در نزد حقّ ميدان اشراق انوار است و کشور ظهور اسرار و منشأ ابرار و مجمع احرار ..."

هر کس که با کارنامه خدمات انفرادی و اجتماعی ياران ممالک متّحده امريکا و کانادا نظری افکند شهادت ميدهد که آن نفوس مبارکه مصداق آن بيان حضرت عبدالبهاء را پی در پی به ثبوت رسانيده اند ...

قوای مکنونه در جامعه بهائی را نميتوان با مقدار منافع مادّيش و يا با تعداد کنونی پيروانش سنجيد، يا با ميزان اعانتش به انبوه محتاجين در وطن قياس نمود. بلکه فقط و فقط طهارت و صفای تعاليمش و علوّ موازينش و اصالت احکامش و اعتدال دعاويش و جامعيّت نطاقش و انعطاف پذيری تشکيلاتش و حيات بانيانش و جلادت شهيدانش و قوّه نافذه خلاّقه اش، يگانه محکی است که با آن هر محقّق منصفی می تواند رموز و فضيلت اين امر اعظم را کشف نمايد.

**تدنّی در عالم فانی**

چه نابجا و چه نارسا است که ارتفاع بطئی و تدريجی امر حضرت بهاءالله را با نهضتهای ساخته بشری مقايسه نمايند. زيرا اين نهضتها که سرچشمه اش اميال و آمال انسانی و مربوط به عالم فانی است. ناچار محکوم به تدنّی و زوال است. موجد اين نهضتها عقل محدود بشری است و زاده اوهام اوست و غالباً محصول نقشه هائی نادرست است و اگر فی الجمله اين نهضتها چند صباحی به توفيقاتی رسند عجبی نيست زيرا چون جديدند و غرائز فرومايه انسانی به آنها راغب و بر منابع اين جهان آلوده متّکی، شايد يکچند قبل از آنکه از اوج رفعت به حضيض فنا افتند چشمها را به خود خيره سازند ولی بالمآل همان قوائی که سبب ايجادشان شده بود سبب اضمحلالشان خواهد شد. بر عکس، آئين حضرت بهاءالله نه چنين است. زيرا با وجود آنکه اين امر نوزاد يزدانی در محيطی پست و قهقرائی تولدّ يافت و از کشوری برخاست که بر سرش طيّ قرون و اعصار، خاک تعصّب و فساد و بغض و عناد نشسته بود و اصولی را در پيش نهاد که بسيار از موازين رايج زمانش برتر بود و نيز از ابتدا با عداوت سخت دولت و ملّت و اصحاب دين و شريعت روبرو گشت. با اين همه قادر شد به نيروی ذاتی آسمانيش در مدّتی کمتر از نود سال خود را از زير يوغ سنگين تسلّط اسلامی آزاد کند و مرامهای مخصوص به خويش و ممتازش را اعلان نمايد و استقلال حدود و احکامش را به ثبوت رساند و پرچمش را بر فراز چهل کشور از ممالک راقيه عالم برافرازد و سنگرش را در اقصی بلاد ماوراء بحار استوار سازد و بنيانهای رفيع دينيش را در قلب قارّه آسيا و امريکا بنا کند. دو دولت از قويترين دول غرب را بر تصويب اساسنامه اش برانگيزد و از اعضاء خاندان سلطنت اعلاميّه هائی در تمجيد و تعريف تعاليم جانپرورش تحصيل نمايد و بالاخره در اعلی مجمع جهان متمدّن عليه مظالم وارده اقامه دعوی کند و از آن مجمع تصديقی را که شامل شناسائی ضمنی دينش و صحّت دعويش باشد بدست آورد.

هر چند که قدرت امر بهائی به عنوان يک نيروی اجتماعی در عالم هنوز ظاهر نشده و هر چند تأثيرات برنامه جهانيش به عرصه شهود نيامده امّا بر اهل بهاء پوشيده نيست که درجه موفقيّتی که امر بهائی در آغاز شروعش حاصل کرده به مراتب بيشتر از موقعيّتی است که اديان پيشين در آغاز پيدايش خويش داشته اند. محقّقين در تطبيق اديان کجا ميتوانند جز در آئين بهائی ندائی و دعوتی را اعظم از آنچه حضرت بهاءالله اعلان فرموده بيابند؟ کجا می توانند دشمنانی را سرسخت تر از آنان که بر حضرتش تاخته اند ارائه دهند؟ کجا می توانند اخلاصی را شديدتر از آنچه او برانگيخته است پيدا کنند؟ کجا می توانند حياتی را پر حادثه تر و دلربا تر از آنچه او داشته است ببينند؟ آيا هرگز مسيحيّت و اسلام و اديان ديگر می توانند مثالهائی نظير آنچه قهرمانان آئين بهاءالله از خود به ظهور رسانده اند ارائه دهند؟ مثالهائی که مجموع ترکيبی از جرئت و در عين حال از خويشتن داری است. از مروّت و نيز از قدرت، از بلند انديشی و از اطاعت و سرسپردگی. آيا چه دين ديگری مانند آئين بهائی می توان يافت که بتواند به اين سرعت و کمال چنان تغييرات و تحوّلات مطلوبی نظير آنچه در حيات پيروان حضرت باب پيدا شد از خود ظاهر سازد و بتواند خلق جديدی را بوجود آورد؟ چه قليل است شواهدی در تاريخ اديان پيشين که فداکاری و بزرگواری و وفاداری مؤمنين اوليّه شان به اندازه ای باشد که قهرمانان جاويدان امر بهائی که جديد ترين و عظيم ترين ظهور فضل خداوند مهربان تواناست از خود ظاهر ساخته اند.

**جهات امتياز با اديان پيشين**

ما هر قدر در تاريخ ايّام اوليّه اديان پيشين جستجو کنيم هرگز وقايعی را که تفصيلش شورانگيز تر و نتائجش مؤثّرتر از وقايعی باشد که تاريخ امر بهائی را مزيّن ساخته نخواهيم يافت. ماجرای حيرت انگيز مربوط به شهادت حضرت باب در ريعان شباب، و نيروهای وحشيانه و سرکوب کننده ناشی از آن فاجعه، بروز دليری بی نظيری که متعاقباً به ظهور پيوست. نصايح و انذاراتی که از قلم زندانی ملکوتی (حضرت بهاءالله) در الواحش خطاب به رؤسای کليسا و ملوک و فرمانروايان جهان صادر شد. مبارزاتی که اهل بهاء از روی صدق و وفا با متعصّبين مذهبی در کشورهای اسلامی داشته و دارند اينها نيست مگر جنبه های ممتاز از داستانی که بزرگترين نمايش تاريخ روحانی بشری به حساب خواهد آمد.

تذکار وقايع اسف انگيزی که تاريخ اوليّه دين يهود و اسلام را تا حدّ زيادی منحرف ساخت در اين مقال ضرورتی نمی يابد و نيز لزومی ندارد که از تأثيرات مخربّه زياده روی ها و رقابتها و دسته بنديها و طغيانها و حق ناشناسيهای قوم اسرائيل در بدايت تاريخش، و يا از جنگ افروزی و بيرحميهای پيروان اوليّه دين اسلام بحثی به ميان آيد. همين قدر برای اثبات مقصد خويش کافی است متعرّض ذکر نفوسی گردم که درباره شان نوشته اند که "در دو قرن اوّل مسيحی با سپردن کتاب مقدّس بدست کفّار حيات ننگينی را برای خود خريدند" و کافی است به سوء رفتار اسقفهائی اشاره کنم که به خيانت منسوب گشتند. از اختلافات کليسای افريقا، از رخنه تدريجی افکار و آراء مذهب ميترائی و مکتب اسکندريّه و اصول دين زرتشت و فلسفه يونان در دين مسيحی سخن گويم و به اين نکته پردازم که چگونه کليساهای يونان و آسيا شوراهای ايالتی اسقفان را در همان قالبهائی ريختند که از نمونه هائی که قبلاً در کشورهايشان متداول بود به عاريت گرفتند.

ملاحظه فرمائيد که يهوديانی که به جمع اوليّه مسيحيان پيوستند با چه اصرار و عنادی ميخواستند به رسوم آباء و اجداد پای بند بوده آنها را بر اقوام غير يهود تحميل نمايند.آيا فراموش کرده ايم که اوّلين پانزده اسقف اورشليم همه يهوديانی مختون بودند و در مجامعی که بر آن رياست داشتند احکام حضرت موسی را با آئين مسيح به هم آميخته بودند. آيا فراموش کرده ايم که قبل از مسيحی شدن قسطنطين فقط يک بيستم از رعايای امپراطوری روم به حضرت مسيح ايمان آورده بودند؟ آيا فراموش کرده ايم که بعد از خرابی معبد اورشليم که به نابودی جامعه دينی يهود انجاميد مسيحيانی را که به نام ناصريان معروفند چنان متأثّر ساخت که با وجود مسيحی بودن هنوز در رعايت احکام موسوی کوشا بودند؟ در پرتو آنچه مذکور شد ملاحظه می کنيم که دين بهائی چقدر در جميع شئون با ساير اديان تفاوت دارد. چه شگفت انگيز است تعداد کثير بهائيان در ايران و ممالک مجاوره در زمان صعود حضرت بهاءالله به عالم بالا، چه قدر باعث دلگرمی است مواظبتی که پيروان دليرش در حفظ طهارت و اصالت تعاليم روشنش روا داشته اند. چه عبرت انگيز است شهامتی که در مبارزه برای رهائی از يوغ سنگين اديان پيشين از خود نمايان ساخته اند و چه آموزنده است ملاحظه اين نکته که پيروان حضرت بهاءالله با آنکه قبلاً مسلمان بوده اند اضمحلال سلطنت و خلافت عثمانی را بدل و جان نه با اکراه و تأسّف قبول کرده آنرا جلوه ای از مجازات خداوند متعال بر آن دستگاه استبداد و مرکز دشمنان غدّار امر پروردگار دانسته اند.

**اصل کلّی حقّانيّت اديان**

مبادا از آنچه مرقوم شد سوء تفاهمی در اذهان حاصل گردد. يعنی بايد دانست که دين بهائی که حضرت بهاءالله موجد و مصدر آنست هرگز اديان سابقه را انکار نمی نمايد و هرگز حتّی بقدر ذرّه ای از قدر و منزلتشان نمی کاهد و يا حقيقتشان را دگرگون نمی سازد. بلکه تخفيف مقام انبياء گذشته و تحقير حقايق جاودانی تعاليمشان را به هر نوع که باشد تقبيح ميکند. دين بهائی هرگز با جوهر دعوت پيغمبران پيشين مخالفتی ندارد و هرگز نمی خواهد اساس ايمان پيروانشان را متزلزل سازد. بلکه مقصد اصليش آنست که پيروان هر يک از اديان پيشين از حقايق دين خويش خبری بيشتر گيرند و معرفتی روشنتر يابند. دين بهائی حقائق مکنونه اش را به عنوان مجموعه ای که در آن تصنّعاً بهترين تعاليم عالم را جمع کرده باشد عرضه نمی کند و نيز ندايش را با نخوت و غرور به جهان اعلان نمی نمايد بلکه تعاليمش بر اين محور دور ميزند که حقايق دينی امری نسبی است نه مطلق و آئين يزدانی تجديد پذير است نه جامد و نهائی. و بيدرنگ اعلان می نمايد که تمام اديان اساسشان الهی است. هدفشان واحد است. هر يک مکمّل ديگر ی است. منظور و مقصدشان استمرار دارد و نوع بشر سخت بدان همواره نيازمند است.

حضرت بهاءالله در کتاب ايقان می فرمايد: "... و اگر به نظر لطيف ملاحظه فرمائی همه را در يک رضوان ساکن بينی و در يک هوا طائر و بر يک بساط جالس و بر يک کلام ناطق و بر يک امر آمر ..." از "اوّل لا اوّل" اين مظاهر وحدانيّت الهيّه و مطالع کلمات ربّانيّه انوار جمال غيبی را بر عالميان اشراق فرموده و تا "آخر لا آخر" ظهورات قدرت و جلال بی مثالش را در عالم امکان ظاهر خواهند ساخت و اين کفر محض است که بگوئيم که فلان دين آخرين اديان است و "... جميع ظهورات منتهی شده و ابواب رحمت الهی مسدود گشته ديگر از مشارق قدس معنوی شمسی طالع نمی شود و از بحر قدم صمدانی امواجی ظاهر نگردد و از خيام غيب ربّانی هيکلی مشهود نيايد ..." و در بسط اين مقام در همان کتاب می فرمايند: "... نهايت بعضی در بعضی مراتب اشدّ ظهوراً و اعظم نوراً ظاهر ميشوند ..." و اين اختلافات دليلش آن نيست که انبياء الهی در گذشته عاجز بوده اند که مقادير بيشتری از حقايق عاليه ای را که بالقوّه در پيامشان مکنون بود ظاهر سازند بلکه دليلش عدم بلوغ و عجز مردم هر عصر و زمان بوده که نميتوانسته اند به جذب حقايق بيشتر ی پردازند.

به فرموده حضرت بهاءالله "انک ايقن بأن ربّک فی کلّ ظهور يتجلّی علی العباد علی مقدارهم مثلاً فانظر الی الشّمس فانّها حين طلوعها عن افقها تکون حرارتها و اثرها قليله و تزداد درجة بعد درجة ليستأنس بها الاشياء قليلاً قليلاً الی ان يبلّغ الی قطب الزّوال ثمّ تنزل بدرايج مقدّرة الی ان يغرب فی مغربها و انّها لو تطّلع بغتة فی وسط السّماء يضرّ حرارتها الاشياء ... کذلک فأنظر فی شمس المعانی لتکون من المطّلعين فأنّها لو تستشرق فی اوّل فجر الظّهور بالانوار الّتی قدّر الله لها ليحترق ارض العرفان من قلوب العباد انّهم لن يقدّرن ان يحملّنا لو يستعکسنّ منها بل يضطربنّ منها و يکوننّ من المعدومين ..."

فقط و فقط به همين دليل است که بهائيان که از انوار الهی در اين زمان پرتو گرفته اند هرگز نمی گويند که دينشان آخرين دين جهان است و نمی گويند که دينشان به صفات و کمالاتی آراسته است که برتر از اديان پيشين و اصولاً با آنها متفاوت است.

ملاحظه فرمائيد که حضرت بهاءالله خود به تجديد شرايع آسمانی و به محدوديّتی که به حکمت بالغه الهيّه بر ايشان تفويض گشته اشاره می فرمايد مثلاً در کلمات مکنونه می فرمايد: "ای پسر انصاف در ليل جمال هيکل بقا از عقبه زمرّدی وفا به سدره منتهی رجوع نمود و گريست گريستنی که جميع ملأ عالّين و کرّوبين از ناله او گريستند و بعد از سبب نوحه و ندبه استفسار شد مذکور داشت که حسب الامر در عقبه وفا منتظر ماندم و رائحه وفا از اهل ارض نيافتم و بعد آهنگ رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حمامات قدسی چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند در اين وقت حوريّه الهی از قصر روحانی بی ستر و حجاب دويد و سئوال از اسامی ايشان نمود و جميع مذکور شد الاّ اسمی از اسماء و چون اصرار رفت حرف اوّل اسم از لسان جاری شد اهل غرفات از مکامن عزّ خود بيرون دويدند و چون بحرف دوم رسيد جميع بر تراب ريختند در آن وقت ندا از مکمن قرب رسيد زياده بر اين جائز نه انّا کنّا شهداء علی ما فعلوا و حينئذ کانوا يفعلون". از اين آيه مبارکه به خوبی مستفاد ميشود که حضرت بهاءالله دعوی ختميّت امر ی را که خود من عندالله مأمور به اظهارش بوده از خويش سلب می فرمايد.

به فرموده حضرت بهاءالله: "ظهورم مطابق قابليّت و استعداد روحانی نفوس بوده و الاّ انواری که از حقيقت وجودم متجلّی است از اشتعال و انجماد مبرّی است و آنچه را از مصدر قدرت و جلال ظاهر فرمايم نيست مگر حدود عزّت به مقداری که خداوند متعال معيّن فرموده".(ترجمه)

اگر در اين دوران، انوار حقّ بيش از هر زمان تابان و بر نوع انسان که استعدادی بی سابقه يافته نور افشان است. اگر نبوّات و آيات و نشانهائی که بشارت به اين ظهور می دهد از بسياری جهات در تاريخ ظهورات الهيّه بی نظير است و اگر پيروان دلباخته جانفشانش اعمال و صفاتی از خود بروز داده اند که در تاريخ روحانی عالم انسانی بی مانند است، اينها به اين جهت نيست که آئين حضرت بهاءالله را ظهوری جدا و بيگانه از ظهورات قبل بشناسيم بلکه بايد تفضيل و امتياز اين ظهور را چنين توجيه کنيم که چون عصر حاضر از اعصار گذشته به مراتب پيشروتر و لايق تر و پذيرنده تر است لهذا می تواند و قادر است از خزانه هدايت الهيّه مقادير بيشتری را دريافت کند که در ادوار گذشته از طاقت بشر بيرون بوده است.

**لزوم ظهور جديد**

دوستان ارجمند، هر کس به سرگردانی و درماندگی و ترس و بيم و مذلّت نوع بشر در اين زمان بنگرد ترديد ننمايد که امروز، به ظهور جديدی نيازمنديم که بشر را با نيروی جانپرور يزدانيش به محبّت و هدايت الهيّه فائز کند و او را از اين ورطه ای که بدان مبتلاست برهاند. هر کس چون از يک طرف شاهد ترقّيات شگرفی باشد که در زمينه اختراعات و علوم و فنون حاصل شده و از سوی ديگر ناظر رنجها و خطرات بی سابقه ای باشد که جامعه کنونی را فرا گرفته، نمی تواند منکر شود که اين زمان، زمان بعثت ظهور جديدی است که هم حقايق جاودانی را که در ظهورات قبل اعلان شده باز گويد و هم آن نيروهای روحانی را احياء نمايد که در هر عصر و زمان جامعه بشری را سر و سامان بخشيده و سرنوشتش را معيّن ساخته است. آيا نفس اين قوای وحدت انگيزی که در اين عصر به کار افتاده است مستلزم آن نيست که هر کسی که امروز حامل پيام خداوند است. بايد هم آن اصول عاليّه اخلاقی را که پيغمبران سابق برای افراد بشر ترويج کرده اند تأييد نمايد و هم در اظهار امرش به تمام دول و ملل اصولی را در آئين اجتماع و سياست الهی بگنجاند که جهت اداره عالم امروز لازم است و بتواند بشر را در تأسيس يک حکومت فدرال جهانی که مقدّمه تأسيس ملکوت خدا در اين دنيا است، هدايت نمايد؟

پس ما اهل بهاء که بر لزوم ظهور نجات بخش الهی در اين زمان معترفيم بايد در عظمت و علوّ نظامی که بدست حضرت بهاءالله در اين عصر خلق شده است کاملاً غور و تأمّل نموده در عين حال که مشغول خدمات و فعّاليّتهای روزافزون در تشکيلات بهائی هستيم از وظيفه مقدّسی که افتخاراً بر دوش ما نهاده اند آگاه باشيم.

**مقام حضرت باب**

مابه الامتياز ظهور حضرت بهاءالله تنها در عظمت دعوی بلند پايه اش نيست بلکه از جمله مميّزاتش، که امر بهائی را بی همتا ساخته، عظمت مقام مبشّر اوست. زيرا حضرت باب را پيروان حضرت بهاءالله فقط منادی ملهم ظهور بهائی نمی شناسند بلکه حضرتش را مظهر ظهور الهی دانند و اعتقادشان بر اينست که هر چند دوره اجرای احکام شريعت حضرت باب کوتاه بود، حضرتش به قوائی از جانب پروردگار مخصّص بود که در مؤسّسين ساير اديان ديده نشده است و نه تنها طلايه ظهور حضرت بهاءالله محسوب بود بلکه خود صاحب وحی الهی و دارای رتبه انبيای اولوالعزم بود و اين دعوی را در آثار حضرت باب بسيار توان ديد که به تأييد اکيد حضرت بهاءالله نيز رسيده و در الواح وصايای حضرت عبدالبهاء نيز بدان تصريح گرديده است.

در هيچ کتابی جز کتاب ايقان که در آن حضرت بهاءالله وحدت حقائق مودعه در جميع ظهورات آسمانی را تشريح کرده اند نمی توان يافت که به آن وضوح و روشنی قوای ذاتيّه مکنونه در مظاهر وحدانيّت الهيّه را که ظهور بهائی نيز به آن سلسله متّصل است شرح و بيان کرده باشد. در تفصيل آيات و علائم ظهور حضرت باب، قائم موعود، در آن کتاب اين پيش گوئی در کتاب پيشين را نقل می فرمايد: "العلم سبعة و عشرون حرفاً فجميع ماجائت به الرّسل حرفان و لم يعرف النّاس حتّی اليوم غير الحرفين فاذا قام قائمنا اخرج الخمسة و العشرين حرفاً ... از اين بيان قدر و رتبه آن حضرت را ملاحظه فرما ... امری را که انبياء و اولياء و اصفياء به آن اطّلاع نيافته و يا به امر مبرم الهی اظهار نداشته ..."

با اين عظمت مقامی که حضرت باب دارا بودند و با وجود وقايع خارق العاده همراه با ظهورش، بايد بدانيم که ظهور عظيم حضرت باب در مقابل انوار تابناک امر بهائی جلوه و درخشندگی بسيار کمتری داشته است. و در اين مقال کافی است به آنچه از قلم حضرت باب نازل شده رجوع کنيم تا از عظمت آن نور الانوار که در نزدش حضرت باب با وجود اقتدارش مبشّری در نهايت خضوع و خشوع محسوب بود با خبر شويم.

حضرت باب مکرّر در مکرّر با بياناتی صريح و متعالی اعلان فرمود که امری که مقدّر است ظاهر گردد من حيث ذات. اعلی و افضل از امر اوست و ناسخ آئين او. چنانکه در بيان فارسی می فرمايد: "نطفه ظهور بعد اقوی از جميع اهل بيان بوده و خواهد بود." و نيز: "قد کتبت جوهرة فی ذکره و هو انّه لايستشار باشارتی و لا بما نزّل فی البيان" و نيز در توقيعی خطاب به سيّد يحيی دارابی ملقّب به وحيد چنين می فرمايد: "فوالّذی فلق الحبّة و بری النّسمة لو ايقنت بانّک يوم ظهوره لا تؤمن به لارفعت عنک حکم الايمان ... و لو علّمت انّ احداً من النّصاری يؤمن به لجعلته قرّة عينای و احکمت عليه فی ذلک الظّهور بالايمان من دون ان اشهد عليه من شيئی."

حضرت بهاءالله در تأييد آن مطالب می فرمايد: "و اگر اليوم کلّ من فی السّموات و الارض حروفات بيانيّه شوند که به صد هزار رتبه از حروفات فرقانيّه اعظم و اکبرند و اقلّ من آن در اين امر توقّف نمايند از معرضين عندالله محسوبند و از احرف نفی منسوب" و همچنين می فرمايد: "اليوم فضلی ظاهر شده که در يک يوم و ليل اگر کاتب از عهده برآيد معادل بيان فارسی از سماء قدس ربّانی نازل ميشود."

از دوستان بهتر از جان، چنين است مقدار فضل الهی که از آسمان مشيّت يزدانی در اين عصر و قرن نورانی بر عالم انسانی باريده. ما هنوز به اين ظهور اعظم نزديکتر از آنيم که بتوانيم در اين قرن اوّلش چنانکه بايد و شايد عظمت و جلالش را قياس کنيم و امکانات لانهايه اش را دريابيم و جمال بی مثالش را ادراک نمائيم. هر چند تعداد کنونی ما قليل است و توانائی ما اندک و نفوذ ما ناچيز. امّا ما که ورّاث آن ميراث مقدّس و لطيف و گرانبهائيم بايد پيوسته با دل و جان بکوشيم تا از هر گفتار و کردار و افکاری که نورش را تار و رشد و نموّش را راکد و ناهموار سازد احتراز جوئيم. اين چه مسئوليّت عظيمی است و اين چه کار دقيق و طاقت فرسائی؟

ای دوستان عزيز، مولای بيهمتا حضرت عبدالبهاء در الواح بيشمارش خطاب به پيروان وفادارش در سراسر عالم دستورات واضحه اکيده ای صادر فرموده که در دسترس همه ما هست. امّا مطالبی معدود نيز هست که آن حضرت به مغرب زمين ابلاغ نفرمود زيرا در آن ايّام امرالله در آن ديار نفوذی چندان نکرده بود. امّا حال که ياران غرب با وجود قلّت تعدادشان در تعيين جهت و استقرار تشکيلات بهائی تأثيری فوق العاده در جهان دارند. وقتش رسيده که به ذکر يک دستور مهمّ که در مرحله از تکامل امرالله تأکيدش پی در پی لازم است مبادرت ورزم زيرا اکنون اجرای اين دستور در شرق و غرب عالم واجب است. و آن چنين است که پيروان حضرت بهاءالله چه از حيث فردی و چه جمعی بايد از شرکت در امور سياسی اجتناب کنند و از هر نوع عملی که مستقيم يا غير مستقيم به منزله دخالت در امور سياسی هر مملکتی باشد بپرهيزند. و در جميع شئون در مطبوعات منتشره تحت نظرشان در مشاورات شخصيّه و عموميّه شان در شغل و مقامشان، در مخابراتشان با احبّاء، در مراجعاتشان با اولياء امور و نفوس مهمّه، در بستگيشان به سازمانها و مجامع مشابه، بايد اوّل وظيفه خود دانند که در گفتار و کردار مواظبت نمايند تا مبادا قدمی از اين اصل مسلّم منحرف گردند. وظيفه ما اهل بهاء است که از يک طرف جنبه غير سياسی امرالله را ثابت و مبرهن داريم و از طرف ديگر وفاداری و اطاعت خويش را از اراده و حکم دولتهای متبوعه خويش اثبات نمائيم.

**سياست الهی**

اهل بهاء بايد در گفتار و کردار از اغراض سياسی ملّت و سياست حکومت خويش و از نقشه ها و برنامه های احزاب و دسته های سياسی دوری جويند و در اين قبيل مباحثات و مجادلات طرفی را ملامت نکنند و به جهتی نپيوندند و هيچ طرحی را ترويج نکنند و خود را به هيچ نظامی که مخالف مصالح وحدت جهانی که مبدأ و مقصد آئين بهائی می باشد منسوب نسازند. زنهار زنهار که آلت دست سياسيّون مکّار گردند و يا در دام اهل مکر و خدعه بعضی از هموطنان خويش افتند. بايد حيات خويش را چنان تنظيم نمايند و رفتارشان را چنان ترتيب دهند که احدی نتواند حتّی اتّهاماتی بی اساس بر آنان بندد مثلاً بگويد که بهائيان به امور سرّی اشتغال دارند و به تقلّب و تزوير و رشوت و تخويف پردازند. بايد از هر انتسابی به حزبی معيّن و از هر تحزّب و تشعّبی وارسته گردند و از منازعات بيهوده و حسابهای ناپسنديده رهائی جويند و از اغراض نفسانی که وجه جهان متحوّل را متغيّر سازد پرهيز کنند. بايد مشاغل سياسی و ديپلماتيک را از مشاغل کاملاً اداری تفکيک نمايند و اگر در تشخيصش مردّد باشند از امناء منتخبه در محافل روحانی استفسار نمايند و به هيچ وجه شغلی را نپذيرند که بالمآل منجر به فعّاليّتهای سياسی و حزبی در هر کشور باشد. بالاخره بايد با نهايت استقامت و کمال قدرت بی چون و چرا در راه حضرت بهاءالله سلوک نمايند و از درگيری ها و ستيزه جوئيهائی که کار سياسيّون است اجتناب کنند و لايق آن شوند که از وسائط اجراء سياست الهی به شمار آيند که مشيّت حقّ را در نزد بشر تجسّم می بخشد.

بايد به يقين بدانيم که نبايد از آنچه قبلاً مذکور شد اين شبهه ايجاد گردد که بهائيان به امور و مصالح کشور خويش بی اعتنايند و يا از حکومت رايج موجود در وطنشان سرپيچی می کنند و يا از وظيفه مقدّسشان در ترويج کامل مصالح دولت و ملّت خويش سر باز ميزنند. بلکه مقصود آنست که آرزوی پيروان وفادار و حقيقی حضرت بهاءالله در خدمت صادقانه و بی شائبه و وطن پرستانه به مصالح عاليّه کشورشان به نحوی صورت ميپذيرد که با موازين عاليه اصالت و کمال و حقيقت تعاليم آئين بهائی منافاتی نداشته باشد.

چون بر تعداد و جمعيّت جامعه های بهائی افزوده شود و قوّتشان به عنوان يک نيروی اجتماعی نمايان تر گردد اهل بها ناگاه مشاهده نمايند که اولياء امور و ارباب نفوذ در عالم سياست آنانرا تحت فشار خواهند گذاشت به اين اميد که برای پيشبرد مقاصد سياسی خود از آنان مدد گيرند. در عين حال جامعه های بهائی به طور روز افزونی برای مساعی خويش در تقويت و توسعه اساس مؤسّسات خويش نيازمند حسن نيّت و مساعدت دولتهای متبوعه خواهند شد. در چنين حال جامعه های بهائی بايد برحذر باشند که مبادا در اشتياقی که برای پيشرفت مقاصد امر عزيزشان دارند نادانسته آئين مقدّس خويش را بر طبق معامله گذارند و اصول و مبادی اساسيّه خود را به مصالحه نهند و در عوض منفعت مادّی که نصيب مؤسّساتشان گردد اصالت مرامهای عاليه روحانيّه خويش را فدا کنند. بايد به جميع اعلان نمايند که بهائيان در هر مملکتی که ساکن باشند و هر قدر که تشکيلاتشان تقدّم يافته باشد و هر چند که به جان مشتاق اجراء احکام و ترويج اصول و مبادی ديانت حضرت بهاءالله باشند باز بی درنگ شرط اجراء احکام و ترويج اصول مذکور را در اين ميدانند که موافق قوانين دول متبوعشان باشد. يعنی جدّ و جهدشان در اکمال امور تشکيلاتی ديانتشان موکول به اين نيست که بخواهند به نحوی از انحناء قانون مملکت خويش را نقض نمايند. تا چه رسد به اينکه بخواهند تشکيلات خود را بالاتر از تشکيلات حکومت متبوعشان قلمداد کنند.

به علاوه از ياد نبايد برد که توسعه فعّاليّتها و تنوّع جامعه های بهائی که تحت انواع حکومتها، با موازين و روشها و سياستهای مختلفه، به خدمت مشغولند چنين ايجاب می کند که بهائيانی که عضو هر يک از اين جامعه ها هستند کاری نکنند که سوء ظنّ جامعه ديگری را در کشوری ديگر برانگيزند و سبب تحريک بر ضد بهائيان در کشور ديگری شوند و برادران خويش را دچار تضييقات ديگری کنند و کارشان را مشکل سازند و الّا ديگر به چه نحو ميتوان اتّحاد امرالله را محافظه نمود و چگونه ميتوان اين امر پر دامنه الهی را که از مرزهای سياسی و اجتماعی فراتر ميرود و انواع نژادها و ملل را در آغوش دارد و ناچار بايد در راه پيشرفتش متزايداً متّکی بر حسن ظنّ و حمايت حکومتهای گوناگون باشد قادر نمود که بتواند مصالح خويش را حفظ کرده توسعه آرام و مستمرّ مؤسّسات و تشکيلاتش را تضمين نمايد؟

پيروی از چنين روشی مبتنی بر اين نيست که اهل بهاء بخواهند "ابن الوقت" باشند و منافع آنی خويش را در نظر بگيرند. بلکه بيش از هر چيز مبتنی بر اين اساس است که مواظبت ميورزند که مبادا نه انفراداً نه اجتماعاً در اموری شرکت کنند که سر موئی از مرامها و اعتقادات و حقائق اصليّه آئين خويش منحرفشان گرداند و هيچ چيز نه افتراء بيخبران و بدخواهان و نه تطميع به کسب عزّت و افتخار و تحصيل پاداش هيچ يک نميتواند آنرا وادار کند که بار امانتی که بر دوش دارند بر زمين نهند و از راه راستی که در پيش گرفته اند پای بيرون گذارند و کردار و گفتارشان گواهی دهد بر اينکه پيروان حضرت بهاءالله در هر بلادی که ساکن باشند نه جاه طلب و خود پرستند و نه تشنه قدرت و مقام و نه از اينکه تمسّک به موازين وجدانيشان سبب انتقاد و اعراض و سوء ظنّ ديگران شود هراسی دارند.

البتّه در اين سبيل کار ما بسی مشکل و دقيق است امّا قدرت حارسه و هدايت ربّانيّه حضرت بهاءالله چاره ساز ما است و ما را در سلوک در صراط مستقيمش و در تمسّک کامل به حبل حدود و احکامش مدد فرمايد و اگر ثابت و مستقيم مانيم انوار عنايتش را که هيچ نيروئی در جهان خاموشش نتواند فرا راه ما دارد و ما را در مسير خويش از دامها و چاههائی که از مقتضای اين عصر است حفظ نمايد و قادر سازد که وظائف خطير خويش را به نحوی بانجام رسانيم که مرضيّ درگاه اوست و لايق انتساب به نام نامی او ...

۲۱ مارچ ۱۹۳۲